

تأملی در

حدیث و درک تاریخی عقاید

مجید رضایی



تشیع به عنوان یکی از دو گروه اصلی جامعه اسلامی از بدو تکون تا زمان حاضر حوادث بسیاری را به خود دیده است. جریان غمناک کنار زدن اهل بیت پیامبر (ص) از مقام امامت جامعه اسلامی، عواقب تلخ و جبران ناپذیری را بر مسلمانان وارد کرد. از همان اوان، گروهی اندک وظیفه خود می دانستند که بر اساس تأکیدات پیامبر (ص)، پیروی از اهل بیت را مرام خود قرار دهند و در تفسیر دین از آنها استفاده نمایند. رشد تشیع در مراحل مختلف تاریخ اسلام، که با فداکاری ائمه (ع) و یاران مخلص آنها حاصل شد، مقابله جدی حکومت‌های جابرانه زمان را به دنبال داشت. اطلاعات محدودی که از آن زمان به ما رسیده است، ترسیم صحیح تاریخ تشیع را با دشواری مواجه می کند.

محققان متعهد باید با تلاش پی گیر سعی در کشف آن حوادث داشته باشند و با بررسی دقیق متون اسلامی، این امر لازم را تحقق بخشند. کوششهای بسیاری در طول زمان این امر را تا حدی روشن نموده و مورخان بسیاری با تحلیل و بررسی روایات و اخبار سعی در ترسیم صحیح تاریخ تشیع داشته اند. استاد سید حسین مدرس طباطبائی هم با همت بلند و تلاش فراوان و بررسی متون دوره های اول تاریخ اسلام این امر را دنبال کرده اند و با مراجعه و تتبع فراوان در متون اسلامی سعی کرده اند سیری تاریخی به احادیث و اخبار بدهند و با کنار هم نهادن آنها تاریخ تشیع را نمایان سازند. در مقاله «تکامل مفهوم امامت در بعد سیاسی و اجتماعی» که ترجمه آن در مجله وزین نقد و نظر (شماره ۷-۸) به چاپ رسیده، ایشان به بررسی مفهوم امامت در دیدگاه تشیع و

تحولاتی که این مفهوم در نظر شیعیان در دوره های مختلف حیات ائمه (ع) پیدا کرده است، پرداخته اند. مقاله حاوی نکات مهمی در تاریخ شیعه است که شایسته است اهل تحقیق به آن توجه کافی مبذول دارند. آنچه در ذیل می آید نگاهی است به این مقاله از دریچه نقد، و تلاش شده تا با مراجعه به مدارکی که نویسنده محترم معرفی کرده و بررسی استفاده ای که از آنها در مقاله صورت گرفته، صحیح و سقیم آن نمایانده شود. برخی از این موارد عبارتند از:

۱. در صفحه ۱۷ مجله نقد و نظر (شماره ۷-۸) آمده است که تا پایان قرن اول هجری، جنبش تشیع فقط در مسأله سیاسی احقاق حق اهل بیت پیامبر (ص) در حاکمیت، راه خود را از سواد اعظم جامعه مسلمانان جدا کرده بود. مفهوم این گفته، تبعیت تشیع در مسائل فقهی و حقوقی و اعتقادی از همه مسلمانان است. در قرن اول هنوز فرقه های مختلف پدید نیامده بود و رای صحابه مورد توجه بود. با وجود اختلاف آراء صحابه، به خاطر سادگی مسائل و نبود شبهات مختلف و پیچیده که در قرن دوم پدید آمد، هنوز در جامعه گروه های مستقل متمایزی که در موارد زیادی اختلاف نظر داشته باشند قابل تشخیص نبود. برطبق نقل تاریخ، در مباحث فقهی - مانند حج تمتع، متعه، جواز جمع نمازهای ظهر و عصر یا مغرب و عشا، فصول اذان و ... - اختلاف شدیدی وجود داشته است و هر گروه از صحابه رای خاصی را دنبال می کرده اند. شیعه نیز در این میان به رای اهل بیت عمل می کرد. ^۱ همچنین تفسیر برخی از مباحث اعتقادی - مانند جبر و اختیار، صفات خداوند، قضا و قدر، مقام انبیا و ... - بر اساس احادیثی که از راویان اهل سنت، مانند ابوهریره، رسیده با آنچه در کلام امیرالمؤمنین (ع) آمده است تفاوت بسیاری دارد. ^۲ با این همه به خاطر این که منازعات سیاسی در رأس مسائل جامعه قرار داشت، اختلافات عقیدتی و فقهی مهم جلوه نمی نمود. ولی در قرن دوم و با ترجمه کتابهای تمدن ایران و روم و پیدایش مسائل جدید فقهی، که در احادیث منقول از پیامبر (ص) به آنها پرداخته نشده بود، فقهای عامه با توسل به قیاس و استحسان، مسائل را پاسخ دادند و این امر زمینه اساسی برای جدایی فقه اهل سنت و فقه تشیع از یکدیگر شد. بنابراین نمی توان گفت که در قرن اول هجری، شیعه جز در یک مسأله، از سواد اعظم مسلمانان تبعیت می کرد.

۲. در صفحه ۱۹ (ستون اول) آمده است: «به نظر می رسد که دست کم از اواخر قرن اول



هجری انتظار و اعتقاد به ظهور یک منجی و رهایی بخش از دودمان پیامبر (ص) ... در همه قشرهای جامعه اسلامی وجود داشته است .»

تعبیر جمله کمی ابهام دارد. کلمه «اعتقاد» به نظر زاید می رسد؛ زیرا اعتقاد به مهدی موعود و منجی، از زمان پیامبر (ص) مطرح بوده است. ولی در اواخر قرن اول هجری به خاطر ظلم بی حد و حصر بنی امیه مردم منتظر ظهور آن منجی ای بودند که پیامبر (ص) بشارتش را داده بود. و به احتمال زیاد، مراد نویسنده نیز همین بوده است و شاید این اشکال ناشی از ترجمه باشد.

۳. در صفحه ۱۹ (ستون دوم)، و نیز در صفحه ۲۰ و ۲۱ نویسنده سعی کرده است که با استفاده از برخی احادیث اثبات کند که باقرین (ع) در شرایطی که همه انتظار قیام آنها را داشتند، از حرکت سیاسی امتناع کردند و یاران خود را هم از عمل سیاسی بازداشتند و نتیجه گفته ایشان این است که این دو امام بزرگوار، حتی اگر یاران باوفا داشتند و شرایط برای احقاق حق و رفع ظلم مناسب می بود، باز هم حاضر به حرکت سیاسی نبودند و گویی در آن زمان این فکر القا می شده است که قیام علیه دستگاه ظلم، فقط به وسیله حجت ثانی عشر واقع می شود. بنابراین این حرکت ائمه بتدریج در ذهن شیعه و ظایف امام را تغییر داد و اقامه حق و عدل و دفع ظلم، از زمره وظایف اصلی امام خارج شد. در نتیجه شیعه بتدریج نقش اصلی امام را صرفاً تفسیر دین و بیان مسائل و مشکلات مذهبی و تفسیر قرآن و سنت دانست.

نویسنده برای اثبات این مطالب به پاره ای از احادیث اشاره کرده است، ولی مناسب بود که ایشان به احادیث دیگری هم - که مفاد آنها خلاف مقصود ایشان را نتیجه می دهد - توجه می کردند و با جمع بندی، مقصود همه احادیث را توضیح می دادند. همچنین به تفسیرهای متعدد احادیث هم نظر می کردند و از میان آن همه، نتیجه نهایی و اصح را اتخاذ می کردند. در ذیل، مواردی از این احادیث و تفاسیر را ذکر می کنیم:

الف) کلمه «قائم» در روایات به دو معنا استعمال می شود: اول، به معنی حجت ثانی عشر (ع) است که در آخرالزمان و برای اصلاح امت قیام می کند و زمین را پس از گسترش ظلم، پر از عدل و داد می کند؛ و دوم، به معنی هر امامی است که مسؤلیت امامت را بر عهده می گیرد و به امر امامت قیام می کند. امام باقر (ع) در جواب حکم بن ابی نعیم - که سؤال می کند آیا شما قائم آل محمد هستید یا نه، که اگر هستید آماده فداکاری شوم و اگر نه، که به دنبال زندگی و معیشت بروم -



می فرماید: ای حکم! تمامی ما قائم به امر خدا هستیم. حکم سؤال می کند: شما مهدی هستید؟ می فرماید: تمامی ما به خدا هدایت می کنیم. سؤال می کند: آیا شما صاحب شمشیر هستید؟ می فرماید: تمامی ما صاحب شمشیر و وارث شمشیر هستیم. می پرسد: شما دشمنان دین خدا را می کشید و اولیای الهی را عزیز می نمایید و دین الهی را آشکار می کنید؟ می فرماید: ای حکم! چگونه من باشم در حالی که به سن ۴۵ سالگی رسیده‌ام و صاحب این عمل از من جوانتر و چالاکتر است.^۳

دو روایت دیگر هم از امام صادق(ع) نقل شده است که تمامی ائمه(ع) را قائم می خواند.^۴ (ب) این که صادقین(ع) در قیامهای متعدد اواخر دوران بنی امیه و اوایل بنی عباس شرکت نمی کردند و رهبری را به عهده نمی گرفتند، جهات متعددی داشت. از جمله: در برخی قیامها، مثل قیام عبدالله بن حسن و پسرانش - محمد و ابراهیم -، ادعای مهدویت مطرح بوده است. بر طبق روایت «مقاتل الطالبین» که شیخ مفید(ره) نقل کرده است، امام صادق(ع) از بیعت با محمد بن عبدالله بن حسن به عنوان مهدی امت امتناع کرد و به عبدالله بن حسن فرمود: اگر فکر می کنی که فرزندان مهدی است، این گونه نیست و هنوز زمان آن نرسیده است، و اگر قصد داری که برای خدا قیام کند و امر به معروف و نهی از منکر کند، ما تو را وانمی گذاریم؛ تو بزرگ ما هستی. چگونه تو را بگذاریم و با پسرت بیعت کنیم؟ عبدالله ناراحت شد...^۵

می بینیم که در این قضیه حضرت صادق(ع) حاضر است برای قیام الهی و امر به معروف و نهی از منکر بیعت کند، ولی برای امر مهدویت هرگز. زیرا ادعای مهدویت باطل و دروغین است.

در مواردی هم افراد برای طرح شخصیت خود قیام می کردند، و در نتیجه حضرت، قیام را تأیید نمی کردند؛ گروهی از سران معتزله نزد حضرت صادق(ع) آمدند و گفتند که می خواهند با محمد بن عبدالله به عنوان خلیفه بیعت کنند و از ایشان هم خواستند که با آنها همراه شوند. حضرت، پس از بیان مطالب زیاد، حدیثی از پیامبر(ص) نقل کردند که هر کس قیام کند و مردم را به خود دعوت کند، در حالی که در میان مسلمانان داناتر از او باشد، او گمراه و سخت گیر است.^۶ حضرت با نقل این حدیث به سران معتزله فهماندند که قیام محمد بن عبدالله بن حسن برای خدا نیست.

در مواردی هم ائمه(ع) به خاطر نبود یاوران واقعی، که برای احیای اسلام حاضر به فداکاری





باشند، مجبور می شدند دست از مبارزه بکشند. سدید صیرفی به حضرت صادق(ع) اعتراض می کند که با کثرت و فراوانی یاران و شیعیان چرا قیام نمی کنید و اگر این تعداد یاور در زمان امیرالمؤمنین(ع) بود، خلافت را از دست ایشان نمی گرفتند. حضرت تعداد یاران را سؤال می کند. سدید شمار آنها را صد هزار و دویست هزار و بلکه نیمی از مردم می داند. حضرت ساکت می شود، سپس به خارج شهر می روند و بچه ای را می بینند که هفده راس بز را می چراند. حضرت می فرماید: «به خدا سوگند اگر به تعداد این بزها یاور داشتیم قیام می کردم.»^۷

نویسنده محترم، همه مفاد این روایت را متذکر نمی شود و فقط از قسمت اول آن استفاده کرده است که حضرت از قیام خودداری کردند، و به علت آن توجه نمی کند. ائمه(ع) در شرایطی که آمادگی روحی نباشد وارد صحنه مبارزه مستقیم نمی شوند و با کار فرهنگی، نخست زمینه را فراهم می کنند، همان طور که پیامبر(ص) تا یاوران مناسب نیافت حکومت تأسیس نکرد و یا امیرالمؤمنین(ع) تا اصرار صحابه را بر قبول خلافت ندید، نپذیرفت. وقتی که صحابه با پشت سرگذازدن دوران عثمان، عدالت اسلامی علی(ع) در کامشان تلخ شد و به روح جاهلیت تمایل پیدا کردند، از مردمی که بیش از یک قرن پس از پیامبر(ص) زندگی می کنند و دوران زشت و فاسد بنی امیه را پشت سرگذاشته اند چه انتظاری می توان داشت؟ تربیت آنها نیاز به کار فرهنگی گسترده ای دارد؛ نخست باید مفاهیم اسلامی برای آنها روشن شود و سپس در فکر تشکیل حکومت اسلامی برآمد. پس ائمه نه تنها حرکت سیاسی را تخطئه نمی کردند، بلکه از حرکت های سیاسی و نظامی در راه خدا حمایت نیز می کردند، چنان که از حرکت زید و قیام شهید فخر حمایت کردند.^۸

نویسنده محترم برای اثبات این که امام صادق(ع) شیعیان را از پیوستن به گروه های مسلح منع می کردند به قضیه حریر بن عبدالله سجستانی تمسک می کنند که در کتاب های رجال آمده است.^۹ حریر یکی از محدثان بود و به کار تجارت روغن از کوفه به سجستان اشتغال داشت. او در سجستان یارانی داشت که با وی هم عقیده بودند. خوارج در آن منطقه مسلط بودند و نسبت به امیرالمؤمنین(ع) توهین روا می داشتند. یاران حریر از او اجازه می گیرند تا هر کس را که به حضرت دشنام داد، به قتل برسانند. خوارج فکر نمی کردند که شیعیان، یاران آنها را می کشند و فکر می کردند که این کار مرجئه است. به همین علت با آنها جنگ می کردند تا این که پس از مدتی حقیقت را فهمیدند. یاران حریر در مسجد با او جمع شدند. اما خوارج با حيله و زدن نقب، مسجد

را خراب کردند و زمین مسجد را زیر و رو کردند و حریر و یارانش شهید شدند.^{۱۱} در رجال برقی هم آمده است که حریر در سجستان کشته شد.^{۱۱} و کشتی همین نظر را دارد.^{۱۲} در روایتی که نویسنده به آن استناد کرده که حضرت صادق(ع) حریر را راه نداد، چنین آمده است: فضل بقباق برای حریر از امام صادق(ع) اجازه خواست تا به حضور حضرت برسد، حضرت اجازه نداد. دوباره درخواست کرد و حضرت جواب رد داد. فضل گفت شخص چقدر باید غلام خود را عقوبت کند؟! فرمود: به مقدار گناه و خطای او. فضل گفت: سوگند به خدا حریر را بیشتر از عملش عقاب می کنید. فرمود: وای بر تو، من چنین می کنم؟، حریر مبارزه علنی کرده است (جرّد السیف).^{۱۳}

از روایت برمی آید که حریر پس از علنی شدن مبارزه اش به ملاقات حضرت رفته است. در حالی که روایات قبل دلالت داشت که حریر در سجستان کشته شده بوده است. ممکن است بگویم که او پس از افشای قضیه و قبل از شهادتش، یک بار به مدینه آمده باشد و یا به حضرت اطلاع رسیده باشد که او مبارزه می کند. در هر صورت آیا از این قضیه می توان استفاده کرد که حضرت یارانش را از پیوستن به گروههای مسلح منع می کرد؟ یک واقعه، چه عمومی دارد؟ آیا حضرت از روی تقیه او را راه ن داده است؟ در محیطی که حضرت مجبور می شود از روی تقیه، یاران خاص خود-مانند زراره- را لعنت کند و از آنها تبری بجوید^{۱۴}، چگونه می توان از این نوع برخورد امام مراد واقعی او را به دست آورد؟ شاید در شرایط زمانی محدودی، قیام مسلحانه را به صورتی که شیعه در معرض خطر قرار گیرد، منع می کردند؛ اما نمی توان از یک روایت، به این صورت حکم کلی استفاده کرد. علاوه بر این، حریر خود گروه تشکیل داده بودند این که به گروههای دیگر پیوسته باشد.

نویسنده برای اثبات این که حضرت صادق(ع) مطلقاً از سیاست دوری می جست، به روایاتی از تاریخ طبری (ج ۷، ص ۶۰۳) و مقاتل الطالیین (ص ۲۷۳) و رجال کشی (ص ۳۶۲ و ۳۶۵) استناد جسته است (پاورقی ۱۹ مقاله). در تاریخ طبری از ایوب بن عمر که شخص مجهولی است نقل می کند که «حضرت صادق(ع) با منصور دوانیقی ملاقات کرد و به او فرمود: ای امیرالمؤمنین! قطعه زمین من را که چشمه ای زیاد است به من برگردان تا من از محصول آن استفاده کنم. منصور گفت: به من این مطلب را می گویی در حالی که سوگند به خدا می خواهم تو را بکشم. حضرت فرمود: درباره من شتاب مکن و من به سن شصت و سه سالگی رسیده ام و در این





سن پدرم و جدّم - علی بن ابی طالب - وفات نمود و بر من چنین و چنان باشد اگر تو را ناراحت سازم و - پس از تو - جاننشین تو را ناراحت کنم . منصور به حال حضرت ترخّم کرد و از او درگذشت . « این قضیه در تاریخ طبری با راوی مجهول نقل شده است . حتی اگر قضیه صحت داشته باشد ، امری بوده که در اواخر عمر امام اتفاق افتاده است و امام که به همه تقیه را تعلیم داده ، آیا خودش تقیه نمی کرده است ؟ این نقلها تا چه حد می تواند تاریخ صحیح را برای ما ترسیم کند تا بتوانیم رفتار ائمه را از آن به دست آوریم ؟ بر طبق نقل کشی ، عنبسه از امام صادق (ع) نقل می کند که می فرمود : از تنهایی خود به خدا پناه می برم تا این که شما - اصحاب - به دیدنم می آیید و خوشحال می شوم . کاش این ظالم اجازه می داد تا من خانه ای بسازم و در آن اقامت کنم و شما را هم اسکان دهم و به او ضمانت دهیم که از ناحیه ما به او ناراحتی ای نمی رسد .

از این احادیث فقط استفاده می شود که در مقطعی از زمان و در اواخر عمر ، حضرت صادق (ع) به خاطر فشار زیاد حکومت ، کاری علنی علیه آن انجام نمی داده اند . اما بر این که بطور کلی از مبارزه سیاسی دست کشیده باشند دلالت ندارد . خلفای وقت لابد از ناحیه ائمه خطری احساس می کردند که آنها را شهید می کردند . مبارزه سیاسی فقط این نیست که شخص بطور رو در رو با افراد درگیر شود ، بلکه تربیت شاگردان مؤمن و متعهد که هر یک بتوانند در جامعه نقش خاصی ایفا کنند از عالیترین انواع مبارزه سیاسی است .

ج) در پاورقی ۲۷ برای اثبات این که مردم پس از شکست قیام نفس زکیّه ، امیدوار بودند که قائم در فاصله پانزده روز ظهور کند ، به چند حدیث تمسک شده است . از جمله از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود : بین قیام قائم آل محمد و قتل نفس زکیّه ، تنها پانزده شب فاصله است .^{۱۴} باید توجه داشت که روایات متعدد و بسیاری را که در مورد مهدی موعود (ع) و ظهور وی ، نشانه های ظهور و کیفیت آن و دیگر مسائل وارد شده است ، باید با دقت یا هم جمع کرد . در کتابهای زیادی که در این مورد نگاشته شده است ، یکی از علایم ظهور را قتل نفس زکیّه شمرده اند و این امر در چندین روایت آمده است . مراد از نفس زکیّه کیست ؟ آیا همان محمد بن عبدالله بن حسن است که به این لقب شناخته شده است ، یا شخص دیگری است که در آستانه قیام حضرت مهدی (عج) ، در مکه و در بین رکن و مقام شهید می شود ،^{۱۶} یا در کوفه همراه با هفتاد تن از صالحان شهید می شود ،^{۱۷} یا این که مراد کشته شدن افرادی گناه است ،^{۱۸} و یا احتمالهای دیگر ؟ اگر مراد از نفس زکیّه ، همان محمد بن عبدالله بن حسن است که در مدینه به دست سپاه

منصور کشته شد، با تعابیر دیگر روایات - که او در مکه یا در کوفه شهید می شود - چگونه قابل جمع است؟ اما حدیثی که نویسنده به آن استناد کرده - صرف نظر از بحث سندی آن - اگر به این معنی باشد که امام صادق (ع) چنین سخنی گفته اند، بنابراین باید مراد امام غیر از چیزی باشد که نویسنده استفاده کرده است، و اگر جعلی باشد، باید در فاصله پانزده روز از قتل نفس زکیه جعل شده باشد، و این هم بعید است؛ زیرا کسی که حدیث جعل می کند، این کار را به گونه ای انجام نمی دهد که بزودی دروغش آشکار شود.

نویسنده محترم با کنار هم گذاشتن چند حدیث - بدون توجه به سند آنها و بدون جمع با تعابیر مختلف دیگر روایات - خواسته اند تاریخ را ترسیم کنند و بگویند مردم در آن زمان چگونه فکر می کردند. آیا حدیثی که یک راوی در زمان خاصی از امام شنیده است تا چه حدی به اطلاع مردم آن روزگار رسیده است تا بتواند فکر آنها را جهت دهد.

مسأله امیدوار بودن به قیام قائم آل محمد (عج) همیشه برای مردم مطرح بوده است و همان طور که گفتیم، «قائم» صفت همه امامان است و اگر شرایط فراهم می شود، ائمه همه قیام به سیف می کردند. البته قیام نهایی - که سراسری است و جهان شمول - مخصوص حجت ثانی عشر (ع) است. نویسنده به حدیثی از اصول کافی (ج ۱، ص ۵۳۴) استناد جسته که آن هم دلالت ندارد؛ زیرا در حدیث - با سند بسیار ضعیف - از امام صادق (ع) درباره نذر روزه گرفتن تا قیام قائم آل محمد سؤال می شود. حضرت می فرماید: «روزه بگیر ولی در روزهای عید قربان و فطر و ایام تشریق و در حال مسافرت و بیماری روزه نگیر» و پس از اشاره به حادثه کربلا و مکالمه ملائکه با خداوند، می فرماید «و خداوند پیامبر و دوازده تن وصی ایشان را به ملائکه نشان می دهد و قائم آل محمد را از بین اوصیا معرفی می کند.» با توجه به تعابیر ذیل روایت، استفاده نمی شود که قیام قائم آل محمد (ع) بزودی رخ می دهد. حضرت در مورد روزه گرفتن حکم فقهی آن را بیان کرده اند که در طول سال باید در این روزها و حالتها روزه نگیری. فاصله عید فطر تا عید قربان هفتاد روز است و شخص اگر در ماه شوال از امام سؤال نموده برای تناسب جواب امام باید یک سال بگذرد تا شخص عید فطر را درک کند. صرف نظر از سند ضعیف روایت که در آن چند نفر واقعی مذهب وجود دارد، اگر این حدیث از امام (ع) صادر شده باشد، دلالت بر این دارد که راوی به امید قیام قائم آل محمد (عج) تا زمان قیام، نذر روزه کرده و حضرت نیز آن را تأیید کرده اند که این نوع نذر صحیح است. ایشان از جمله مدارک خود را در این مورد کتاب عقد الدرر سلمی قرار داده است،



که در آن از علایم قیام قائم آل محمد (عج)، قتل نفس زکیّه را بر شمرده است؛ اما به فاصله و امیدواری مردم به ظهور قریب الوقوع آن اشاره نشده است.

د) نویسنده در صفحه ۲۱ در صدد است تا با استفاده از روایات اثبات کند که شیعیان بتدریج وظیفه امام را تفسیر دین دانستند و ذهنیت آنان از امام، تصدی مقام سیاسی یا تلاش برای استقرار حکومت عادل نبود و علت احتیاج به چنین فردی را تمیز حق از باطل و حفظ شریعت از بدعت و تفسیر دین می دانستند. دست کم رهبری مبارزه نقش اصلی امام دانسته نمی شد و امام رهبر مذهبی بود و تأکیدی بر مقام سیاسی او نبود.

ما در مباحث قبل بیان کردیم که اگر شرایط اجتماعی فراهم می شد ائمه (ع) برای اصلاح جامعه قیام می کردند و امام صادق (ع) نیز از کمبود یاران در رنج بود. وگرنه وظیفه ای بزرگ همچون امر به معروف و نهی از منکر - که تمامی احکام در پرتو آن زنده می شود و ترك آن عذاب را فرود می آورد-،^{۱۹} تعطیل بردار نیست، و چه منکری بزرگتر از نظام فاسد که حکام فاسق بر جان و مال و عرض مردم مسلط باشند و احکام الهی را تعطیل کنند؟ آیا حفظ دین و شریعت از بدعت، فقط به بیان مسائل است یا باید احکام الهی در بین مردم اجرا شود تا زنده بماند؟ حیات دین به عدل است و عدالت در پرتو حکومت حق، شکوفا می شود. دین برای حیات انسان است و انسان در بعد فردی و اجتماعی محتاج شریعت است و اجرای احکام فردی دین فقط بخشی از هدف دین را تأمین می کند و این روش انبیا و اولیا بوده است. البته تفسیر دین، یکی از احتیاجات اصلی مسلمانان است که فقط ائمه (ع) به خاطر اتصال به مبدأ نبوی (ص) از عهده آن بر می آیند ولی این وظیفه، وظیفه اجرای احکام را کم اهمیت نمی کند.

بحث ترابط کامل دین اسلام با سیاست جامعه، از مواردی است که سالهاست در ابعاد مختلف مورد بررسی قرار گرفته است و کتابهای گوناگونی درباره حکومت اسلامی نگاشته شده است که با رجوع به آنها و جمع بندی تمامی روایات و آیات، نظر قرآن و ائمه (ع) درباره آن به دست می آید.^{۲۰} و معلوم می شود روایاتی که وظیفه امام را تفسیر دین و حفظ آن از بدعت می داند، فقط قسمتی از وظایف را ذکر کرده است. حتی روایاتی که نویسنده به آن تمسک نموده است، وظایف امام را در جهات مذهبی منحصر نکرده است.

از جمله این روایات: عن اسحاق بن عمار عن ابی عبد الله (ع) قال: سمعته يقول: «انّ

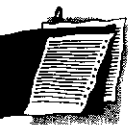


الارض لا تخلو الا وفيها امام كى ما ان زاد المؤمنون شيئاً ردّهم وان نقصوا شيئاً اثمه لهم .^{۲۱} و:
 عن ابى عبد الله(ع) قال : « ما زالت الارض الا ولله فيها الحجة يعرف الحلال والحرام ويدعو
 الناس الى سبيل الله .^{۲۲} و نيز : عن ابى عبد الله(ع) قال : « ان الله اجل واعظم من ان يترك الارض
 بغير امام عادل .^{۲۳}»

آيا اين احاديث وظيفه سياسى امام را نفى مى كند يا كم اهميت جلوه مى دهد؟ آيا امام عادل
 در روايت اخير تنها كسى است كه بنفسه عادل است ، يا اين كه عادلى است كه ظلم نمى كند و در
 مقام اداره جامعه به عدالت رفتار مى كند . آيا اين احاديث با حديث امام حسين(ع) از جهت اهميت
 تفاوت دارد كه امر به معروف و مبارزه سياسى و جهادى را بر همه واجب مى داند و مى فرمايد :
 ايها الناس ان رسول الله (ص) قال : « من راي سلطاناً جائراً مستحلاً لحرم الله ناكثاً لعهد الله مخالفاً
 لسنة رسول الله (ص) يعمل فى عباد الله بالاثم والعدوان فلم يغير عليه بفعل ولا قول كان حقاً على
 الله ان يدخله مدخله .^{۲۴}»

آيا ائمه پس از سيد الشهداء به اين روايت عمل نمى كردند و عمل به آن را بر عهده حجت ثاني
 عشر(عج) گذاشتند و خود فقط به تعليم و تربيت و تفسير دين پرداختند؟ اگر مردم چنين تلقى
 مى كردند كه رهبرى سياسى - به عنوان يكي از وظائف امام - بتدريج كم اهميت مى شود ، آيا
 ائمه(ع) به اين برداشت كمك مى كردند؟ پس چگونه با آغاز امامت موسى بن جعفر(ع) مبارزه
 سياسى دوباره از وظائف اصلى امام قلمداد شد؟ با توجه به كثرت احاديثى كه ائمه(ع)
 فرمودند : «تعداد امامان دوازده نفر است و مهدى موعود آخرين امام است» ، چگونه پس از اندك
 زمانى مردمى كه نفس زكيه - محمد بن عبد الله بن حسن - را مهدى موعود مى دانستند ، حضرت
 موسى بن جعفر(ع) را به خاطر ايجاد نهاد وكالت و انتشار حديث «سابعكم قائمكم» مهدى موعود
 خواندند ، با اين كه اسم ايشان «محمد» نبود و صفاتى كه حضرت صادق(ع) براى مهدى موعود
 شمرده بودند ، در ايشان نبود - از جمله اين كه ولادت او مخفى است و كسى او را نمى شناسد و
 كسى بر او عهد و عقد و بيعت ندارد .^{۲۵}

آيا انتظار شيعيان در مبارزه سياسى به خاطر اين نبود كه همه ائمه را «قائم» مى دانستند؟ و با
 تغيير شرايط فكر مى كردند كه شرايط قيام بطور كامل تحقق يافته و امام فعلى قيام مى كند و ظلم از
 بين مى رود؟ در حديثى از امام باقر و امام صادق(ع) رسيده است كه خداوند مقرر کرده بود كه در
 زمان آنها قيام صورت گيرد ولى به خاطر افشاى اسرار و ... قيام به تاخير افتاد .^{۲۶} در همين جا هم



تذکر دهیم که علت اعتقاد به زنده بودن امام کاظم (ع) که باعث تکوین فرقه واقفیه شد، این نبود که مردم چون در فکر قیام بودند تا سالیان دراز نمی خواستند شهادت امام را باور کنند، بلکه پس از شهادت حضرت، جمعی از وکلای ایشان که اموال زیادی نزد آنها بود حاضر نشدند اموال را به امام رضا (ع) بدهند؛^{۲۷} و این دروغ را پایه ریزی کردند که امام کاظم (ع) نمرده است. این بحث گسترده است و در این بخش به همین مقدار اکتفا می کنیم.

۴. در صفحه ۲۲ آمده است: «نظریه عصمت ائمه که در همین دوره - دوره امام صادق - از سوی هشام بن حکم - متکلم بزرگ شیعه در آن عصر - بیان گردید کمک شایانی به پذیرفته شدن ذهنیت جدید کرد.»

این عبارت دارای ابهام است. آیا مراد ایشان این است که معصوم بودن ائمه (ع) از زمان هشام بن حکم مطرح شد و تا قبل از آن این اعتقاد نبوده است و هشام این را مطرح ساخت؟ یا این که از زمان هشام که مباحثات کلامی گسترده شکل گرفت، مسأله معصوم بودن ائمه هم مورد بحث قرار گرفت و هشام از اولین متکلمانی است که در این زمینه به مناظره پرداخته است.

بر اهل فن پوشیده نیست که کتابهای کلامی شیعه، یکی از خصوصیات امام را عصمت می دانند و بر اعتبار آن، دلایل مختلف عقلی و نقلی مطرح می کنند. در ابتدا، چند حدیث نقل می کنیم:

- عن ابی عبد الله (ع) قال: «عشر خصال من صفات الامام: العصمة والنصوص وان يكون اعلم الناس واتقاهم لله واعلمهم بكتاب الله وان يكون صاحب الوصية الظاهرة ويكون له المعجز والدليل...»^{۲۸}

- عن ابی عبد الله (ع): «ان مما استحققت به الامامة التطهير والطهارة من الذنوب والمعاصی الموبقة التي توجب النار...»^{۲۹}

- فی خبر سلیم بن قیس قال: سمعت امیر المؤمنین (ع) یقول: «انما الطاعة لله عزوجل و لرسوله و لولایة الامر و انما أمر بطاعة اولی الامر لانهم معصومون مطهرون لا یامرون بمعصيته.»^{۳۰}

- عن علی بن الحسین (ع) قال: «الامام من لا یكون الام معصوماً...»^{۳۱}

همچنین روایاتی در تفسیر آیه «واذا ابتلی ابراهیم ربه...»^{۳۲} وارد و یادآور شده است که مرتبه امامت بالاتر از مرتبه نبوت و رسالت است و حضرت ابراهیم (ع) پس از طی مراحل



مختلف، به مرتبه امامت ارتقا یافت. روایتی از ابن عمیر رسیده که می گوید: من از هشام بن حکم درباره صفت عصمت امام، بهترین استفاده را بردم و هشام با استدلال، علت عصمت امام را بیان کرد؛ زیرا گناه در انسان از ناحیه حرص و حسد و غضب و شهوت نشأت می گیرد و این صفات در امام وجود ندارد. ۳۳ باز روایت دیگری را حسین اشقر نقل می کند که: از هشام درباره اعتقاد به عصمت امام سؤال کردم، هشام گفت: این را از امام صادق (ع) سؤال کردم، فرمود: «المعصوم هو الممتنع بالله من جميع محارم الله ...» ۳۴

روایات دیگری هم از پیامبر (ص) رسیده است، نظیر: «... فأنهم (علی والائمة من ولده) خيرة الله عزوجل وصفوته وهم المعصومون من كل ذنب وخطيئة.» ۳۵ و همچنین ابن عباس می گوید: از پیامبر (ص) شنیدم که می فرمود: «انا وعلی والحسن والحسين وتسعة من ولد الحسين مطهرون معصومون ...» ۳۶

در این باره روایات دیگری هم هست و در تفسیر آیه تطهیر هم این معنا آمده است. آیا با وجود این روایات از پیامبر و امیرالمؤمنین و دیگر ائمه (ع) می توان گفت که معصوم بودن ائمه را هشام مطرح ساخته است؟ یا این که باید گفت که با توجه به مناظرات هشام و طبق روایتی که در بالا آمد، هشام این مطلب را برای اولین بار با توضیح و شرح کامل مطرح کرده است؟ آیا اصحاب خاص اولین امامان، آنها را معصوم نمی دانستند؟ اعتراض و اشکال به ائمه موجب نمی شود که در عصمت ایشان از گناه تردید شود؟ زیرا این اعتراض و ابراز رأی ... در بین صحابه پیامبر (ص) نیز بوده، در حالی که عصمت پیامبر (ص) از ابتدا مورد پذیرش بوده است.

اگر مراد ایشان این باشد که طرح گسترده نظریه عصمت در مناظرات کلامی از سوی هشام زمینه را برای پذیرش فکر جدید فراهم کرد، اشکال رفع می شود.

۵. در صفحه ۲۳ (ستون دوم) آمده است: «این جناح که افکار خود را از نظریات مذهب کیسانیه ... می گرفت، نوعی پیوند میان تشیع و غالی گری بود. اینان اصرار می ورزیدند که ائمه را موجوداتی فوق طبیعی وانمود کنند و می گفتند علت واقعی احتیاج جامعه به امام آن است که وی محور و قطب عالم آفرینش است و اگر یک لحظه زمین بدون امام بماند در هم فرو خواهد ریخت؛ در پاورقی ۳۵ آمده است: این مطلب که این گفته ها و روایات همه مربوط به غلات





است بنا به تشخیص و تأکید شریف مرتضی است در کتاب شافی .

ابتدا برخی از روایات را می آوریم و بعد کلام سید مرتضی را نقل می کنیم تا ببینیم آیا ایشان این روایات را مربوط به غلات می داند یا نه .

ابی حمزه عن ابی عبد الله (ع) قال : قلت له : اتقی الارض بغیر امام ؟ قال : «لو بقیت الارض بغیر امام ساعة لساخت .»

عن ابی جعفر (ع) قال : «لو ان الامام رفع من الارض ساعة لماجت باهلها كما یموج البحر باهله .»

قال الرضا (ع) : «نحن حجج الله فی خلقه ... بنا یمسك الله السموات والارض ان تزولا وبنا ینزل الغيث وينشر الرحمة ولا تخلو الارض من قائم منا ظاهر او خاف ولو خلت يوماً بغیر حجة لماجت باهلها كما یموج البحر باهله .»

- عن ابی جعفر (ع) يقول : «لو بقیت الارض يوماً بلا امام متاً لساخت باهلها ولعذبهم الله باشد عذابه . ان الله تبارك وتعالى جعلنا حجة فی ارضه واماناً فی الارض لاهل الارض لم یزالوا فی امان من ان تسیخ بهم الارض ما دمتنا بین اظهرهم . فاذا اراد الله ان یهلكهم ثم لا یمهلهم ولا ینظرهم ذهب بنا من بینهم ورفعنا الیه ثم یفعل الله ما شاء واحب .»

این روایات با اسناد متعدد در کتابهای روایی مطرح است .^{۳۷} این گونه تعابیر در ادعیه و زیاراتی همچون زیارت جامعه کبیره نیز فراوان یافت می شود . در همه این تعابیر آنچه مورد توجه است این است که ائمه هدی به خاطر عظمت روحی ، واسطه فیض الهی هستند و زمین بدون وجود امام و حجت ، اهلس را فرو می برد و قرار نخواهد داشت ؛ به فرموده ثامن الحجج (ع) ، ما واسطه فیض الهی در بقای نظام عالم هستیم و خداوند به واسطه ما زمین و آسمانها را حفظ می کند و به واسطه ما باران و رحمت را فرو می فرستد .

در هیچ یک از این تعابیر نیامده است که این کار را ائمه بطور مستقل انجام می دهند . همان طور که خداوند نظام عالم را از طریق اسباب ، هدایت می کند ، سبب برتر که خداوند اراده خود را از آن ناحیه به عالم طبیعت ارسال می کند وجود مقدس انبیا و اولیاست که حجت الهی بر مردم هستند . این که این مطلب در حق ائمه ، غلو است یا نه ، در علم کلام بحث می شود و ما در اینجا متعرض آن نمی شویم . چرا که این بحث تنها در باره ائمه (ع) مطرح نیست ؛ بلکه شامل تمامی حجج الهی - اعم از انبیا و اولیا و اوصیا - می شود . آیا در حالی که وجودی مادی مثل خورشید

می تواند واسطه فیض الهی در رشد موجودات طبیعی باشد، این که انوار مقدسه واسطه فیض از مقام الهی به عالم ماده باشد این غلو است را به مباحث کلام ارجاع می دهیم و باید کسی که این را غلو و باطل می داند تمامی این احادیث را جعلی بداند و تمامی روایات یا ادعیه یا زیارات که مضمون این مطلب در آن است را کنار گذارد، چه سند آن صحیح باشد یا نه.

هدف ما در اینجا صرفاً این است که آیا سید مرتضی هم آنچه را که نویسنده به ایشان نسبت داده است، قایل است یا نه؟ سید مرتضی در جواب کسانی که به امامیه نسبتهایی داده اند اعتراضات را یکایک مطرح می کند و جواب می دهد. ابتدا اعتراض را از کتاب «المغنی فی التوحید والعدل» تألیف قاضی عبد الجبار همدانی نقل می کند:

«فاما ما حکاه عن بعضهم (امامیه) من انه (لولا الامام لما قامت السموات والارض ولاصح من العبد الفعل) فليس نعرفه قولاً لاحد من الامامية تقدم ولا تاخر اللهم الا ان يريد ما تقدم حكايته من قول الغلاة فان ازاد ذلك فقد قال: ان الكلام مع اولئك ليس بكلام في الامامة واحال به على مامضى في كتابه من ان الاله لا يكون جسماً على ان من قال بذلك من الغلاة - ان كان قاله - فلم يوجبه من حيث كان اماماً وانما وجبه من حيث كان الهاً، وصاحب الكتاب انما شرع في حكاية تحليل من اوجب الامامة وذكر اقوال المختلفين فيها وفي وجوبها وما احتجج له الى الامام وفي الجملة فليس يحسن بمثله من اهل العلم ان يحكى في كتابه ما لا يرجع في العلم بصحته الا اليه ولا يسمع الا من جهته، فان فضلاء اهل العلم يرغبون عن ان يحكوا عن اهل المذاهب الا ما يعترفون به وهو موجود في كتبهم الظاهرة المشهورة.»^{۳۸}

سید(ره) این کلام را که: بدون امام آسمانها وزمین باقی نیستند و قائم نخواهند بود و عمل بنده صحیح نیست، به طایفه امامیه نسبت نمی دهد. و حتی به غلات هم نسبت نمی دهد و می گوید اگر کسی به آن قائل باشد از جهت اله بودن امام به او نسبت می دهد نه از جهت امام بودن. به این معنا، قائل به این مطلب امام را اله می داند نه این که واسطه فیض الهی. سید به قاضی اشکال می کند که مطلبی را نقل می کند که در کتابهای مشهور امامیه و کسانی که امامت را واجب می دانند نیست، پس چگونه آن را رد می کند و این از آداب مناظره به دور است. اگر سید نظر به این روایات دارد، باید گفت که این روایات در اصول کافی و بصائر الدرجات و عیون اخبار الرضا و کمال الدین و ... وجود دارد. آیا اینها از کتب مشهور امامیه نیست و آیا اینها در نزد سید مرتضی نبوده است و یا قاضی عبد الجبار از آن خبر ندارد. کمی دقت در مضمون گفته سید با توجه به





تصریحات آن (وانما اوجبه من حيث كان لها و...) بر اهل تحقیق روشن می کند که این مطلب در مورد کسانی است که نسبت خدا بودن به امام می دادند که برخی غلات از جمله آنها بودند (البته سید در این هم تشکیک می کند). باید دانست که فرق است بین «قامت السموات بالامام» و «اقام الله السموات بالامام»، بین «امسک الامام السموات والارض ان تزولا» و «بنا یمسک الله السموات والارض ان تزولا». بنابراین، سید مرتضی مطالب این احادیث را به غلات نسبت نداده است.

۶. در صفحه ۲۳، ستون دوم آمده «در آن دوره، حدیثی در میان شیعیان دهان به دهان نقل می شد که براساس آن، هفتمین امام، قائم آل محمد بود...» این مطلب به روایاتی - صرف نظر از سند آنها - مستند شده است (پاورقی ۳۶ مقاله)، که مضمون آنها دلالت می کند که این مطلب پس از وفات حضرت موسی بن جعفر (ع) ادعا شده، نه این که در زمان حیات حضرت در بین شیعیان نقل می شد. به احتمال زیاد برخی از این احادیث را گروه واقفیه به حضرت صادق (ع) بدروغ نسبت داده اند و اگر از امام صادق (ع) هم جمله «سابعکم قائمکم» صادر شده باشد، مراد از آن این است که موسی بن جعفر (ع) هفتمین امام است که به امر امامت قیام می کند، نه این که او قائم آل محمد است که قیام فراگیر می کند و ظلم را از بین می برد. دو حدیث مذکور در رجال کشی تفسیر و نسخه های مختلفی دارد که در حاشیه آن آمده است. گروه واقفیه براساس دروغ پایه ریزی شد و جعل و تحریف احادیث از این گروه بعید نیست. ۳۹

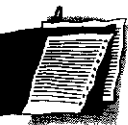
۷. آخرین نکته ای که ذکر می شود مربوط به خمس است که نویسنده از صفحه ۲۶ به بعد، به آن پرداخته است.

مؤلف توضیح می دهند که امامان نخستین تا روزگار امام باقر (ع) و امام صادق (ع) این مالیات را از پیروان خود نمی ستانند و ظاهراً دریافت منظم این مالیات از زمان امام جواد (ع) در سال ۲۰۲ [سال ۲۲۰ صحیح است] آغاز شد. ایشان در این زمینه، به روایتی اشاره می کنند که ما آن را می آوریم تا معلوم شود که آیا روایت، مربوط به خمس است یا نه.

در تعبیر روایات آمده است که حضرت باقر (ع) برای شیعیان خمس را حلال کردند تا زندگی آنها با حرام مخلوط نشود؛ راوی درباره آیه خمس سؤال می کند، حضرت صادق (ع) می فرماید:

«هی واللّه الافادة يوماً بیوم الا ان ابی جعل شیعته فی حلّ لیزکوا.»^{۴۰} این روایت - به قرینه «هی واللّه الافادة ...» - در مورد خمس ارباح مکاسب است که مورد انکار عامّه بوده است نه مطلق خمس. روایت صفحه ۱۳۸ «تهذیب» (جلد ۴) مربوط به موردی است که افراد با کسانی که خمس نمی دهند معامله می کنند و تقصیری هم ندارند؛ در این موارد حضرت صادق (ع) حکم به حلّیت داده اند. یا در صفحه ۱۴۳ و ۱۴۴ همان کتاب، سخن در خصوص کنیزان جنگی است که بدون ادای خمس غنیمت به امام واقعی، بر آنان معامله صورت می گرفته و ائمه (ع) برای طیب ولادت برای شیعیان، از حق خود در غنائم گذشته اند؛ و یا در مورد خراج زمین بوده است که حضرت صادق (ع) تا ظهور قائم آل محمد آن را برای شیعه حلال کردند. در روایت آمده که حضرت، خمس غوص را به مسمع برگرداندند و فرمودند: تمامی زمین و آنچه از آن در دست مردم است، از آن ماست، ولی ما برای شیعیان حلال کردیم. اگر باقرین (ع) خمس را در مورد غنائم جنگی نمی گرفتند، به این دلیل بود که خمس غنائم را حکومت می گرفت و یا در مورد خراج زمین، چون از سوی دولت گرفته می شد و یا زکات - بخصوص زکات غلات و انعام - را نیز ماموران زکات می گرفتند. با تحلیل ائمه، در واقع آنچه به عنوان خمس و زکات و مالیات بر زمین توسط حکومت‌های جائز، گرفته شده در حالی که می باید به امام حق برسد، به عنوان واقعی حساب شده و دیگر چیزی از شیعیان گرفته نمی شد. این که خمس داده شده به حکومت را به عنوان خمس حساب کنند، غیر از این است که خمس نگیرند. از طرفی در برخی موارد، امام صادق (ع) خمس را برگرداندند، مثل رد کردن خمس غوص^{۴۱} و برگرداندن تمامی مال به علیاء،^{۴۲} و در برخی موارد هم امام باقر (ع) خمس را می پذیرفتند؛ علیاء اسدی گوید: والی بحرین شدم و اموال بسیاری به دست آوردم که با آن زمین و برده خریدم و از کنیزان فرزند زاده شد. سپس همراه با عیال و ام‌ولدها و زنان خمس مال را نزد امام باقر (ع) بردم و جریان را برای حضرت بیان کردم. حضرت فرمود: تمامی اموال از آن ماست ولی این مقدار را که آوردی می پذیرم و اموالی را هم که خرج کردی و یا ام‌ولد خریدی حلال می کنم.^{۴۳}

می دانیم که خمس، برگنج و غنیمت و ارباح مکاسب و غوص و ارض خریداری شده توسط ذمی و مال مخلوط به حرام و معدن وضع شده است. در روایات رکاز آمده که حضرت امیر المؤمنین (ع) امر کرد که خمس این موارد را بدهند.^{۴۴} بر طبق روایت، دادن خمس در بین مردم مسلم بوده است و یا در مورد معدن و کنز و غوص، نصاب قرار دادند و افراد برای ادای خمس





سؤال می کردند، که نشانه رواج پرداخت خمس در جامعه آن روز است. در مورد مال مختلط به حرام نیز دستور به دادن خمس آمده و موارد دیگری که در کتاب خمس و مسائل آمده است. بنابراین، بطور کلی نمی توان گفت که در زمان باقرین (ع) هیچ گونه خمسی گرفته نمی شده است. باید روایات را با هم جمع کرد، نه این که از تعبیر «تحلیل خمس» در چند روایت حکم کرد که صادقین (ع) خمس نمی گرفتند.

اما درباره «دریافت منظم خمس از زمان امام جواد» (ع)، با توجه به حدیث طولانی علی بن مهزیار از امام جواد (ع)، حضرت به علی بن مهزیار نامه ای می نگارند که در آن آمده است: اللّٰذی اوجبت فی سنتی هذه وهذه سنة عشرين و مائتين فقط لمعنى من المعانى اكره تفسیر المعنى كله خوفاً من الانتشار وسافسرك بعضه ان شاء الله تعالى؛ ان موالى اسأل الله صلاحهم او بعضهم قصرُوا فيما يجب عليهم فعلت ذلك فاحببت ان اظهرهم وازكيهم بما فعلت فى عامى هذا من امر الخمس قال الله تعالى: «خذ من اموالهم صدقة ...» «الم يعلموا ان الله هو يقبل ...» «وقل اعلموا فسیرى ...» ولم اوجب ذلك عليهم فى كل عام ولا اوجب عليهم الا الزكاة التى فرضها الله عليهم وانما اوجبت عليهم الخمس فى سنتى هذه فى الذهب والفضة التى قد حال عليها الحول ولم اوجب ذلك عليهم فى متاع ولا آتية ولا دواب ولا خدم ولا ربح ربحه فى تجارة ولا ضيعة الا ضيعة سافسرك لمرها تخفيفاً منى عن موالى وماناً منى عليهم لما يغتال السلطان من اموالهم ولما يتوبهم فى ذاتهم فاما الغنائم والفوائد فهى واجبة عليهم فى كل عام قال الله تعالى «واعلموا انما ...» والغنائم والفوائد يرحمك الله فهى الغنيمة ... فاما الذى اوجب من الغلات والضياع فى كل عام فهو نصف السدس ممن كانت ضيعته تقوم بمؤنته ومن كانت ضيعته لا تقوم بمؤنته فليس فيه نصف سدس ولا غير ذلك. ۴۵

آنچه امام در سال ۲۲۰ هجری قمری واجب کردند، تنها برای یک سال بود که چون شیعیان در پرداخت مالیات واجب کوتاهی کردند حضرت برای تطهیر و تزکیه آنها خمس مال را به عنوان مالیات قرار دادند. حضرت به آیه زکات اشاره می کنند که خداوند دستور گرفتن زکات می دهد، و این خمس را بر طلا و نقره ای که یک سال بر آن گذشته باشد قرار می دهند. با توجه به ذکر آیه زکات و این که مورد این خمس طلا و نقره ای است که یک سال بر آن گذشته و با توجه به پرداخت نکردن واجب مالی، حضرت در آن سال زکات طلا و نقره را - که عشر بوده است -، به مقدار خمس گرفتند و این با خمس مصطلح فرق دارد. مسأله خمس مصطلح را که مربوط به ارباح

مکاسب و غیر آن است در ذیل حدیث «فأما الغنائم ...» بیان می کنند که هر سال باید داده شود و به تفصیل موارد آن ذکر می شود و بر زمین و غلات یک دوازدهم سالانه قرار می دهند، اگر محصول زمین هزینه آن را تدارک کند. بنابراین در صدر حدیث که خمس بر طلا و نقره واجب شده - و تنها برای یک سال بوده است - این در واقع زکاتی بوده که دو برابر گرفته می شود. و هر جا که در روایت کلمه خمس به کاررفته دلالت نمی کند که مراد، خمس مصطلح در مقابل زکات باشد کما این که هر جا کلمه عشر آمده، دلالت بر زکات نمی کند و برای مالیات گوناگون دولتی عشر به کار رفته است. ^{۴۶}

در حدیث گفته نشده است که خمس از آن سال واجب شده است. خمس در هر سال واجب بوده است، همان طور که امام رضا و امام کاظم (ع) آن را می گرفتند که نویسنده هم به آن اشاره کرده است. خمس در برخی موارد از زمان امیرالمؤمنین (ع) هم گرفته می شده است. فقط در مورد خمس ارباب مکاسب اختلاف است که آیا قبل از زمان صادقین (ع) هم مطرح بوده یا نه که در کتابهای فقهی آمده است. ^{۴۷} در مورد اختیار تحلیل و موارد آن بحثهای زیادی شده است که در چه مواردی خمس، تحلیل شده است و تفسیر هر کدام چیست؟ اخبار تحلیل هم فقط پاره ای از موارد را مطرح می سازد. برخی دلالت بر تحلیل متاکح و کنیزان اسیر - برای پاکي نسل - دارد و برخی دلالت بر تحلیل فیء و غنایم که از دست مخالفان به شیعه رسیده است دارد. برخی بر تحلیل آنچه از غیر معتقد خمس خریداری شود دلالت دارد و بر آن حمل می شود و گروهی بر تحلیل اراضی و انفال. ^{۴۸} از طرفی، توقیعی هم از طرف حضرت صاحب الزمان (ع) وارد شده که دلالت بر تحلیل خمس دارد. ^{۴۹} بنابراین با توجه به این که روایات تحلیل دارای مضامین مختلف است و از طرفی روایاتی که دلالت بر وجوب ادای خمس دارد، از زمان حضرت علی (ع) تا زمان حضرت حجت (عج) ادامه دارد، باید روایات را در یک جمع صحیح حدیثی قرار داد و مقصود هر یک را به دست آورد. از این روست که فقها برای کشف مفاد این اخبار، مباحث مفصلی را مطرح کرده اند. اگر حدیثی از امام باقر و صادق (ع) آمده که خمس را نمی گرفتند، در مقابل آن هم حدیثی آمده که امام خمس را می گرفتند و یا مالیات دیگر را. ^{۵۰}

در زمان امام کاظم و رضا (ع) هم خمس گرفته می شده است؛ به گونه ای که افراد درصدد گرفتن اجازه در خمس بودند و حضرت می فرماید: «ان الخمس عوننا علی دیننا و علی عیالنا و علی موالینا و ما نبذله و نشتری من اعراضنا ممن نخاف سطوته فلا تزروه عتاً ... و المسلم من یفی لئه بما



عهد الیه و لیس المسلم من اجاب باللسان و خالف بالقلب. ^{۵۱} و همین طور امام کاظم (ع) خمس می گرفتند چنانچه نویسنده محترم در پاورقی ۴۹ اشاره کرده است. و چون ثابت کردیم که روایت امام جواد (ع) دلالت بر این ندارد که خمس از سال ۲۲۰ واجب شده است بلکه آن مالیات، زکات بوده که دو برابر گرفته شده است، معلوم می شود که خمس قبل از امام جواد (ع) هم گرفته می شده و همه موظف بودند آن را بپردازند و ائمه فقط در موارد خاص، آن را بخشیده اند. به لحاظ مفصل بودن بحث در دلالت اخبار، اهل تحقیق را به کتابهای فقهی نگاشته شده در مورد خمس ارجاع می دهیم.

در مقاله مذکور موارد جزئی دیگری هم وجود دارد که از احادیث برداشت خاصی شده است و پرداختن به آنها وقت مناسب می طلبد.

در پایان، نکاتی را که در طی مقاله یادآور شدیم به لحاظ روشی می توان چنین جمع بندی کرد.

۱- برای آن که تاریخ یک دوره را ترسیم کنیم، نمی توان تنها به یک حدیث توجه کرد و بر اساس مفاد آن حکم کرد که در یک دوره طولانی واقعه این گونه بوده است. از یک روایت که واقعه ای را نقل می کند، اگر به گونه ای در آن ذکر نشده باشد که این امر در زمانی طولانی رخ داده است، نمی توان استفاده کرد که در دوره ای طولانی شرایط این چنین بوده است.

۲- اگر هم روایتی دلالت داشته باشد بر این که در دوره ای طولانی مسأله ای وجود داشته است، باید به روایات متعارض آن نیز توجه کافی شود و سپس با هم جمع صحیح شوند.

۳- سند روایت تا حدی کمک می کند که آیا مضمون روایت مقبول است یا نه. البته نمی توان تنها با تکیه بر سند، روایت را قبول یا رد کرد، ولی تا حدی کمک می کند. محقق باید معیاری برای تشخیص روایت جعلی از واقعی داشته باشد، و هر روایتی را سند تاریخی قرار ندهد.

۴- روایات ائمه (ع) در جوّ خفقان صادر شده است و به همین جهت در استفاده از روایات و دانستن مقصود امام، باید به شرایط تقیه از حکام، تقیه از عامّه و شرایط دیگر توجه شود؛ و به بیان دیگر، برای برداشت از روایت و نسبت دادن عملی به ائمه باید به تمامی جهات در رفع تعارض روایات - که در اصول و رجال و درایه مورد نظر است - توجه شود. با وصف این، تتبع قدم نخست در تحقیق است و مهمتر از آن، دقت در مضامین روایات و جمع صحیح بین آنها با توجه به مبانی است.



پس نوشتها

۱. ر.ك: عبدالحسين شرف الدين، مسائل فقهيه والاجتهاد والنص؛ محمود شهابي، ادوار فقه، ج ۱، ص ۴۵۲ به بعد؛ مرتضى عسكري، معالم المدرستين، فصل سوم از بحث سوم.
۲. ر.ك: عبدالحسين شرف الدين، ابوهريره، اصول كافي، ج ۱، ص ۶۲، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱ و ۱۵۵.
۳. اصول كافي، ج ۱، ص ۵۳۶.
۴. همان.
۵. مفيد، ارشاد ج ۲، انتشارات آل البيت ۱۹۲.
۶. وسائل الشيعه، باب ۹ (از ابواب جهاد العدو)، ج ۲.
۷. اصول كافي، ج ۲، ص ۲۴۲.
۸. ر.ك: دراسات في ولاية الفقيه، ج ۱، ص ۲۰۸ تا ۲۲۰ و ۶۰۶ تا ۶۱۰.
۹. قاموس الرجال، ج ۳، ص ۱۶۰؛ رجال نجاشي، ص ۱۴۴-۱۴۵؛ وغير اينها. (پاورقی ۲۱ در مقاله مورد بحث).
۱۰. الاختصاص، ص ۲۰۷؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۹۴.
۱۱. قاموس الرجال، ج ۳، ص ۱۶۲.
۱۲. اختيار معرفة الرجال، ص ۳۸۵.
۱۳. همان، ص ۳۸۳؛ ر.ك: سفينة البحار، ج ۲، انتشارات وزارت اوقاف، ص ۱۵۱.
۱۴. معجم رجال الحديث، ج ۸، ص ۲۴۷. *تكملة بحوث في تاريخ علوم اسلامی*
۱۵. كمال الدين، ص ۶۴۹.
۱۶. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۹۲، ۲۰۸ و ۳۰۷.
۱۷. همان، ص ۲۲۰.
۱۸. همان، ص ۲۳۴.
۱۹. ر.ك: وسائل الشيعه، كتاب امر به معروف و نهی از منكر، باب ۱.
۲۰. به عنوان نمونه بنگريد به: امام خميني (ره)، ولايت فقيه؛ و نیز به دراسات في ولاية الفقيه، ج ۱ ...
۲۱. اصول كافي، ج ۱، ص ۱۷۸.
۲۲. همان.
۲۳. همان.
۲۴. طبري، تاريخ ...، ج ۷، ص ۳۰۰.
۲۵. اصول كافي، ج ۱، ص ۳۴۲.





مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

- ۲۶ . طوسی، الغيبة، ص ۲۶۳ .
- ۲۷ . اختیار معرفة الرجال، حدیث ۷۵۹ و ۸۷۱ و ۹۴۶ .
- ۲۸ . بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۴۰ .
- ۲۹ . همان، ص ۱۴۹ .
- ۳۰ . همان، ص ۲۰۰ .
- ۳۱ . همان، ص ۱۹۴ .
- ۳۲ . همان، ص ۲۰۵، ۲۰۰ و ۲۰۶ .
- ۳۳ . همان، ص ۱۹۲ .
- ۳۴ . همان، ص ۱۹۴ .
- ۳۵ . همان، ص ۱۹۳ .
- ۳۶ . همان، ص ۲۰۱ .
- ۳۷ . بصائر، ص ۴۸۸-۴۸۹؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۹؛ کمال الدین، ص ۲۰۱-۲۰۴؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۰-۳۰؛
- ۳۸ . الشافی فی الامامة، ج ۱، ص ۴۲ .
- ۳۹ . به عنوان نمونه بنگرید به: اختیار معرفة الرجال، ص ۴۷۵، ج ۲، ص ۹۰۲ .
- ۴۰ . اصول کافی، ج ۱، ص ۵۴۴ .
- ۴۱ . همان، ص ۴۰۸ .
- ۴۲ . اختیار معرفة الرجال، ص ۲۰۰، ج ۳۵۶ .
- ۴۳ . تهذیب، ج ۴، ص ۱۳۷ . در سند روایت، حکم بن علباء آمده است، ولی گفته شده که صحیح: حکم عن علباء است . بنگرید به: معجم رجال الحديث، ذیل «حکم بن علباء» .
- ۴۴ . کافی، ج ۵، ص ۴۸ از باب نوادر کتاب المعیشة، ص ۳۱۵ .
- ۴۵ . تهذیب، ج ۴، ص ۱۴۱، ج ۳۹۸ . در مقاله سال ۲۲۰ به اشتباه ۲۰۲ آمده است .
- ۴۶ . دراسات فی ولاية الفقيه، ج ۴، ص ۲۵۷ به بعد .
- ۴۷ . بنگرید به: مستند العروة، کتاب الخمس والانفال، ص ۱۴۹؛
- ۴۸ . دراسات فی ولاية الفقيه، ج ۳، ص ۷۵ .
- ۴۹ . وسائل الشیعه، باب ۴، من ابواب الانفال، ج ۱۶ .
- ۵۰ . ر. ک: همان، باب ۱، من ابواب ما یجب فیہ الخمس، ج ۳ .
- ۵۱ . همان، باب ۳، من ابواب الانفال، ج ۲؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۵۴۷ .